

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۰۷

تاریخ: دوشنبه ۱۴۰۲/۰۷/۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

امتداد امر چهارم: بکارگیری واژگان در بیش از یک معنا

پاسخ به دو سؤال:

۱. سوال کرده اند که استعمال لفظ در بیش از یک معنا را بر مثالی تطبیق نماییم. در صورتی که ما از قرآن بهره گیریم، دستمان از مثال پر خواهد بود؛ چنانکه سابقاً تعدادی از مثال های احتمالی آن را برشمردیم و بحث فراگیر از این مطلب از امروز آغاز خواهد شد.

۲. سوال دیگری کرده اند و مقدمتاً اشاره نموده اند به آن چه بیان کردیم: همه ی نظرات در ماهیت استعمال اعم از علامیت، افنا، ایجاد المعنی باللفظ و ...، به یک نظر بازگشت می نمایند. سخن ما این بود که این جا نیازی به ایجاد نزاع نمی باشد. چرا که با یک پدیده ی روشن مواجه هستیم که به دیدار و شنیدار خود ماهیتش در می یابیم. منتها هر کسی یک جهت از آن را گرفته و می گوید استعمال آن است. هم چنین خطاب به علما گفته شد هر سخنی که اثباتاً بگویید چه بسا صحیح باشد؛ لکن مشکل از آن جایی شروع می شود که چیزی را نفی نمایید. ایشان سپس فرمودند که اگر قائل به افنا شدیم، مگر می شود در یک آن یک لفظ وقتی فنا شد در یک معنا، در همان استعمال دوباره فنای در معنای دوم بشود؟ لذا باید نتیجه بگیریم که دعوا جدی است و صرفاً یک توهم نمی باشد. سپس لفظ را به آینه تشبیه نموده اند که همچو آن معنا را منعکس می نماید و این آینه به هنگام ایستادن ما در مقابل آن، ممکن نیست که در عین بازنمایی صورت ما، صورت دیگری را نیز نشان دهد.

پاسخ از آن چه بیان شد روشن می گردد. چنان چه این افنا، افنایی حقیقی می بود، حتماً چنین بود که مرحوم آخوند اشاره فرموده اند؛ لکن به شهادت تاکیدات گذشته ی ما، این افنا اعتباری می باشد. بنابراین لافظ، کلمه ی «عین» را القا نموده، چند معنا اراده می نماید؛ حال چه به هوس ماجراجویی، چه در پی خلاصه گویی و چه به

سان قرآن برای نیل به اهداف عالی. این لفظ را علامت آن ها قرار داده، در آن ها فانی می نماید و از آن جا که فنا حقیقی نیست، خفیف المؤمنه می باشد.

به همین واسطه، با این که متکلم پیش از استعمال لفظ، تصمیم خود مبنی بر اراده یک یا چند معنا را می گیرد، لکن استفاده از مثالی که در امور تکوینی جاری است، مناسبتی با بحث ما ندارد. باید دانست که بزرگانی که در وهله ی نخست از چنین مثالی بهره جسته اند، به جهت مقرب آن که همی انعکاس دیگری است، نظر داشته اند؛ نه جهات مبعده که از جمله ی آن ها همین اختلاف این دو در مانحن فیه می باشد.^۱

قرآن و بکارگیری واژگان در بیش از یک معنا

بسیار خرسندیم که مباحث اصولی پای ما را به قرآن گشود. رفتاری که ما در این جا داریم، در منش بزرگان دیده نمی شود؛ چرا که ایشان معمولاً در حد چند سطر و مرحوم آخوند در حدود نیم صفحه از این امر بحث نموده اند.^۲ لذا این بحث را به منزله ی بهانه ای می بینیم که با تمسک بدان به اندیشه هایی ژرف دست یازیم. بحث این است که با وجود استفاده ی قرآن از دستور ادبیات و هنجارهای عرف عرب (مثل نصب اسم إن و خبر کان و یا اراده ی ظهور الفاظ) آیا با توجه به ادله ای که قرآن را به مثابه ی یک کتاب ویژه معرفی می کند، می توان استفاده از الفاظ و اراده ی چند معنا را به قرآن نسبت داد؟ سپس این فرصت را مغتنم شمارده بدین می پردازیم که اصلاً مراد از بطن چیست؟ چه بسا تعدادی از فضلا در سالیان متمادی که با تعبیرات روایی از قبیل «قرآن دارای بطن می باشد»، «قرآن ظهر دارد»، «قرآن لطائف دارد»، «قرآن اشارات دارد»، «قرآن تنزیل دارد» مواجه شده اند، با نگاهی در حد درس خارج چنین تعبیر را مورد مذاقه قرار نداده باشند. هم اکنون در پی چنین امعانی هستیم. با این نگاه به سخنان ائمه مراجعه نموده، و در پس آن سخنان علما در این حیظه را صحت سنجی می نماییم.

۱. نظر ما از زمانی که یک طلبه مبتدی بودم و در حال مطالعه اصول فقه، همین جواز بود و نظریه منع برایم غیر قابل پذیرش

بود.

۲. من نباید بگویم. ولی می خواهم شما را تحریک کنم. شاید این مطالب حاصل سی سال مطالعه باشد؛ البته نه مطالعه ای

پیوسته؛ اما بالاخره زحمت زیادی ولو به صورت متفرق کشیده شده است.

مدخلی شریف به مثابه ی کارگاه آموزشی:

همان گونه که واقف هستید، در مورد قرآن روایات وافری داریم؛ لکن هم اکنون روایاتی را که به نوعی با امر چهارم مرتبط باشند، بررسی می کنیم.

۱. امام صادق علیه السلام می فرمایند: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْفِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ»^۱. کلمه ی «لقد» دارای تاکید است؛ چرا که ترکیبی از حروف «لام» و «قد» می باشد. معمولاً در این جا یک قسم مقدر هم می گیرند. بنابراین تاکید زیادی در این کلام وجود دارد. خداوند متعال (الله) برای خلق خود با کلامش تجلی کرده و ظاهر شده است. قاعدتاً مراد از کلام احادیث قدسی نیستند؛ بلکه منظور قرآن است؛ یا حداقل شاه فرد آن قرآن می باشد. و نیز علی القاعده امام صادق به تورات و انجیل و ... نظر ندارند.^۲

«ولکن لا يبصرون»: با این که مردم می توانند با لمس قرآن و تماس با آن، گویا با خود خدا تماس بگیرند، لکن نمی دانند. حداقل این است که خیلی ها نمی دانند. نکته حائز اهمیت در این نوع احادیث این که بهتر است این احادیث را حمل بر عموم صد در صد نکنیم؛ گرچه در این مورد چنان چه حمل هم بکنیم، با مشکلی مواجه نخواهیم بود (چرا که کنه کلام را جز خود خداوند نمی تواند درک کند. گفته می شود عالم باید در سطح معلوم باشد تا بتواند آن را کاملاً تصور نماید و چنان چه از او پایین تر بود از جایگاه درک او باز می ماند. بنا بر این قانون که موید به تعبیری از قبیل «یا من لا يعرف کیف هو الا هو» در ادعیه نیز می باشد، با وجود علو درجه ی معرفت پیامبر و ائمه علیهم صلوات الله، ایشان هم خدا را آن گونه که هست نمی توانند تصور کنند)؛ لکن اگر منظور از معرفت، معرفت فی الجمله باشد، حمل بر غالب می کنیم.

آن چه شایان توجه است، تعبیر امام به «الله» می باشد. چرا فرمودند لقد تجلی الشارع؟ تجلی الرحمن؟ تجلی الرحیم؟ با اندک التفاتی خواهیم یافت که امام به نکته لطیفی نظر دارند؛ چون مشهور این است که الله اسم علم برای ذاتی است که جامع تمامی صفات جلال و جمال خداوند می باشد؛ به این معنا که لفظ «یا الله» برابری می کند با تمام آن چه که شخصی احياناً از شب تا صبح به صفاتی چون رحمن، رحیم، کریم، ودود، غفور، خالق،

۱. عوالی اللثالی ج ۴ ص ۱۱۶؛ تفسیر الصافی ج ۱ ص ۷۳؛ بحار الأنوار ج ۸۹ ص ۱۰۷

۲. می بایست به گونه ای تعبیر کنیم که منجر به تشبیه نشده و حدیث هم معنا بشود. لفظ تجلی لفظی دینی است. در مقابل، مثلاً واژه ی علت و معلول را شما در ادبیات دینی مشاهده نمی کنید. بله، یک کسانی به کار برده اند؛ ولی ظاهراً بنیان دینی ندارد؛ به خلاف تجلی که در قرآن و حدیث به کار رفته است.

رازق و ... تمسک جوید. در فارسی چه بسا این گونه معنا شود که خدا با تمام وجود، با همه ی صفات جمال و جلالش در قرآن ظهور کرده و لذا قرآن هم جلال دارد و هم جمال؛ هم انذار دارد و هم بشارت؛ هم حکمت دارد و هم رحمت. هم عذاب دارد و هم ثواب.^۱

توجه نمایید که ما در پی معنا نمودن حدیث هستیم و نه اثبات استعمال لفظ «الله» در چند معنا؛ چرا که الله علم است؛ نه یک مفهوم کلی مانند واجب الوجود، که دارای معنایی وسیع است که از قضا تنها دارای یک مصداق مقدس می باشد. علم تنها بر یک کس قابل حمل می باشد. کما این که مثلا لفظ «الشیخ الانصاری» این گونه است.

۲. در نهج البلاغه آمده است که: «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنْبِقُ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ»^۲ قرآن ظاهرش متقن و محکم می باشد^۳ و باطن آن عمیق. پس معلوم می شود قرآن دارای باطن می باشد. از آن جا که «الروایات یفسر بعضها بعضا»، چه بسا آن روایت هفتاد بطن، عمق این روایت را بیان می کند. و در ادامه می فرمایند که هیچ گاه مطالب تعجب برانگیز و غریب قرآن تمام نمی شود. فقط وابسته به هنر انسان ها است که چه قدر بتوانند از این مطالب استخراج نمایند. بنابراین، این حدیث اصل ظاهر و باطن را در قرآن تایید نموده توضیحات فزون راجع بدان را مسکوت رها می کند. پس نتیجه گیری راجع به آن آینده می سپاریم.

۳. امام رضا از پدر بزرگوارشان نقل می فرمایند که مردی از امام صادق سوال کرد: «مَا بَالِ الْقُرْآنِ لَا يَزِدَادُ انَ النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً قَالَ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) لَمْ يَجْعَلْهُ لَزْمَانَ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ، وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۴ جالب این است که این حدیث حتی اگر مربوط به اواخر عمر امام

۱. البته ما شخصا مقداری تامل داریم که الله علم باشد. به نظرم در سلسبیل مقداری در این رابطه ذیل «بسم الله» بحث کرده ام؛ ولی حداقل مشهور که هست. ما از مشهور استفاده کنیم و اشکالی ندارد.

۲. غرر الحکم ج ۱ ص ۲۳۶؛ عیون الحکم ج ۱ ص ۱۴۳؛ أعلام الدین ج ۱ ص ۱۰۲؛ تفسیر البرهان ج ۱ ص ۱۹

۳. و لذا است که ما ظاهر قرآن را حجت می دانیم. این حدیث شریف می تواند رد کسانی باشد که می گویند ظاهر قرآن حجت نیست یا گاهی می گویند اصلا قرآن ظهور ندارد؛ البته عدم حجیت هم به عدم ظهور بازگشت می نماید؛ چرا که نمی توان گفت ظهور دارد و حجت نیست.

۴. الأملی (للطوسی) ج ۱ ص ۵۸۰؛ مجموعہ ورام ج ۲ ص ۷۲؛ أعلام الدین ج ۱ ص ۲۱۱

صادق علیه السلام باشد در نیمه اول قرن دوم بیان شده است؛ یعنی برای این راوی از همان زمان عجیب بوده که هر چه با قرآن کلنجار می روند، تدریس و تدریس می کنند، باز تازگی دارد.

امام فرمودند: **إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) لَمْ يَجْعَلْهُ لِرَمَانِ دُونَ زَمَانِ (پس جاوان است.)** وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ (پس جهانی است). به علاوه حتما منظور ایشان، این هم هست که همه ی شئون آدمیان را هم در نظر دارد که در این صورت جامع هم خواهد بود. **فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ، وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.** اگر از الان که در قرن دوم هستیم، دو هزار قرن هم بگذرد قرآن طراوت خود را از دست نخواهد داد.

بدیهی است که منظور از طراوت، به داشتن مطلب است. و الا چنان چه یک استاد مطلبی را هر روز تکرار نماید، لفظ «تازگی» به این اطلاق نمی گردد؛ اما اگر هر در هر مرتبه، یک مطلب جدید بگوید این همان طراوت و تازگی است. باید پرسید که چگونه است قرآن که با وجود مصونیت آیات آن از تغییر، همیشه سرشار از سرزندگی می باشد؟ پاسخ این را به آینده می سپاریم.

۴. در سوره حج، آیه ۲۹ خداوند متعال می فرماید: **«ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ».** آیه راجع به حج است. می فرماید که بعد از مراحلی که آن معتمر یا آن حاج به جا آورده است، باید تفث و چرک را از خود بزدايد و زائل نماید؛ یعنی آن چه ظاهر فرمایش آیه است این است که پس از آلودگی هایی که در آمد و شد های حج بدان ها دست داده، به حمام بروند. **وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ:** مناسکشان را انجام بدهند یا اگر ندوری دارند برآورده کنند و دور کعبه طواف نمایند.

۱. می دانید که یکی از معانی «قضا» گذراندن، ازاله کردن و برطرف کردن می باشد. کما این که در معنای «فمنهم من قضی

نحبه» به گذشتن دوران معنا می کنیم.

درباره ی این آیه از ائمه روایت داریم که «الْتَفَتْ: لِقَاءُ الْإِمَامِ». ^{۳۲} گویا امام می خواهند بفرمایند: چرک حقیقی وقتی گرفته می شود که با امام ملاقات کنی؛ ضمن این که کمی مجاز گویی شده است؛ چرا که خود لقاء الامام تفت نیست؛ بلکه تفت و رسوب را می زداید.

در روایت دیگر آمده «قَصُّ الشَّارِبِ وَالْأُظْفَارِ»^۴. یعنی منظور از زدودن تفت این است که سیل و ناخنش را بگیرد. هم چنین بیان شده: «أَنَّ الَّتَفْتَ هُوَ الْحَلْقُ وَ مَا فِي جِلْدِ الْإِنْسَانِ»^۵ که اشاره به حلق سر و هر آن چه در پوست انسان است دارد. و نیز: «تَقْلِيمُ الْأُظْفَارِ وَ طَرْحُ الْوَسَخِ عَنكَ وَ الْخُرُوجُ عَنِ الْإِحْرَامِ». حتی لباس احرام را هم از خودش دور کند. چون لباس احرام هم کثیف می شود. و از عبدالله بن سنان هم نقل شده: «فَأَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ» قَالَ أَخَذَ الشَّارِبَ وَ قَصَّ الْأُظْفَارَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ». سپس از ذریح محاربی^۶، نقل می کند که از قول شما به من

۱. کتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۴۸۴؛ الوافی ج ۱۴ ص ۱۳۲۱؛ وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۲۱؛ تفسیر البرهان ج ۳ ص ۸۷

۲. این نوع روایات معتبر است. ضمن این که این قدر متعدد است که سند نمی خواهد. حتی اگر سنی هم باشد، از آن جا که ائمه را به عنوان مخبر صادق قبول دارند، چنین روایات را هم باید قبول کنند و شاگردان تفسیر امام خیلی هایشان سنی بودند. بنابراین این حدیث تنها خطاب به شیعه نمی باشد.

۳. در گذشته یک جریان و به قول امروزی ها یک گفتمانی در شیعه بوده که حج با ملاقات با امام کامل می شود. به همین خاطر شیعیان مقید بودند بعد از حجشان امام را ملاقات کنند؛ چه در مکه امام چه در مدینه. باز به همین خاطر عموم شیعیان بعد از حج، سفری به مدینه داشته اند. این سفر مدینه برای زیارت قبر پیامبر هم بوده؛ اما هدف عمده از آن برای لقاء الامام بوده است. چرا که شنیده بودند که «من تمام الحج لقاء الامام». باز به همین خاطر سعی می کردند مدینه بعد باشند. گاهی بعضی از مردم می پرسند مدینه اول بهتر است یا مدینه بعد. در روایات هست که مدینه بعد افضل است. چون شما حج را تمام کرده اید و سپس می آید برای دیدار با امام. این داستان ادامه داشت تا جایی که حتی در عصر غیبت، مثلا در ایران افراد مقید هستند که بعد از مکه سفری به مشهد داشته باشند تا امام رضا را زیارت نمایند. این ها اتفاقی نیست. این ها یک ذهنیت هایی بوده که به واسطه ی چنین احادیثی شکل گرفته است. هنوز هم توده مردم این زیارت امام رضا را مکمل حج می دانند.

۴. کتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۴۸۵؛ معانی الأخبار ج ۱ ص ۳۳۸؛ الوافی ج ۱۴ ص ۱۲۰۶؛ وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۱۲؛

تفسیر البرهان ج ۳ ص ۸۷۸؛ بحار الأنوار ج ۹۶ ص ۳۱۶

۵. کتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۴۸۵؛ الوافی ج ۱۴ ص ۱۲۰۶؛ تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۷۶؛ وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۱۲؛

تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۹۳؛ مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۱۳۱

۶. یکی از محدثان دوران امام صادق است.

گفت که شما گفته اید: «لَيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» لِقَاءُ الْإِمَامِ: «وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» تِلْكَ الْمَنَاسِكُ» می خواهد بگوید که این دو خیلی با هم فرق دارند. مراد از آیه لقاء الامام است یا سبیل و ناخن گرفتن و حمام رفتن؟ امام فرمودند: «صَدَقَ ذَرِيحٌ وَ صَدَقَتْ» او درست گفته؛ تو هم درست می گویی؛ حال این که تو درست می گویی، یا اشاره به این دارد که نقل قول تو صحیح است و یا نظر به این دارد که چنان چه آن چه که در جواب تو گفتم را برای دیگران نقل نمایی صادق خواهی بود که ظاهراً همین دومی می باشد. سپس ادامه می دهند: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ مَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ» چه کسی می تواند تحمل کند آن چه را که ذریح تحمل می کند؟ یعنی ما مخاطبان خود سنجیده و چنان چه او را اهل تحمل و بردباری بیابیم، مطالب نابی به او می گوئیم؛ و الا فلا. مطلب آن گاه جالب می گردد که دانسته شود که عبد الله بن سنان هم به روایت بزرگان رجال، از اجلای شیعه می باشد. ولی آن گاه که مقایسه با ذریح می گردد، امام این گونه می فرمایند؛ البته چه بسا ذریح از این جهت تحمل داشته و از جهات دیگر از عبد الله پایین تر بوده است. و الله العالم.

آقای شیخ صدوق بعد از نقل این اخبار، می فرماید: این ها همگی از باب استعمال لفظ در بیش از یک معنا می باشد. البته آن زمان ها، علاوه بر این که محدثی چون ایشان اهل این چنین بحث هایی نمی باشد، گفتن عبارت استعمال لفظ در بیش از یک معنا هم رائج نبود؛ لذا این تعبیر را در عبارت ایشان نمی بینیم: «قال مصنف هذا الكتاب (خود صدوق می گوید) هذه الاخبار كلها متفقَةٌ غير مختلفَةٌ و التفث معناه كل ما ورد في هذه الاخبار»؛ البته ما به ظاهر سخن ایشان که همانا اراده ی هر کدام از این دو معنا به صورت جداگانه است، تمسک نمودیم و چه بسا ایشان جامعی در میان این معانی تصور کرده باشد، که در این صورت استعمال در بیش از یک معنا نخواهد بود.

الحمد لله رب العالمين

۱. خواندن این احادیث چنین اثری دارد که ما آرام آرام با معنای ظاهر و باطن آشنا می شویم. من معمولاً در بحث هایم ابتدا کلمات علما را می آورم. سپس بررسی می کنم و بعد به سراغ ادله می روم؛ لکن در این مورد از آن جا که گویی برخی از علما به ذهنیات خویش اکتفا نموده اند، احساس کردم که بین کلمات و ادله فاصله ی زیادی وجود دارد؛ لذا ابتدائاً به سراغ ادله رفتم.